

<https://pecritique.com/>

دادخواهی رهایی بخش و زندان‌های شاهنشاهی

نقد اقتصاد سیاسی
بهمن‌ماه ۱۴۰۲

همایون ایوانی



Brian Stauffer for Human Rights Watch

آن که شلاق می‌زند، پشت کسی را که شلاق می‌خورد امضا می‌کند. چه اتفاقی افتاده است؟ کی پشت کی را امضا می‌کند؟

اینجا دیگر امضا ثبت گذشته نیست، اتفاقی افتاده است اما شلاق امضای این اتفاق نیست، احضار گذشته است، یعنی گذشته بازی در اینجا هم هست اما این امضا به جای اینکه جریانی را به گذشته بسپارد گذشته‌ای را جریان می‌دهد، گذشته‌ای را حال می‌کند. پیش مردم را روی پشتش می‌گذارد، مثل حقش را کف دستش. بالاخره این گذشته‌ی مردم حق این مردم است، و پشت مردم هم فرقی با کف دست مردم ندارد.

یدالله رویایی

در ماه‌های اخیر شاهد بودیم ساواکی‌ها، شکنجه‌گران، آمران و عاملان کشتار و شکنجه در رژیم شاه از خلوت چندین ساله‌ی خود، آن‌هم به شیوه‌ای عیان، تهاجمی و حتی طلبکار بیرون آمده‌اند. حمله‌ی آنان به نسلی که از اعمالِ خشونت‌بار رژیم شاه و ساواک آسیب خورده‌اند، موجبی برای واکنش همدلانه‌ی بخش‌هایی از مردم با آسیب‌دیدگان رژیم شاه، ساواک و به‌ویژه زندانیان سیاسی رژیم سابق را فراهم آورده‌اند. از سوی دیگر، اما لحن و کلام تهدیدآمیز نیروهای فاشیست و طرفداران ساواک از یاسمین پهلوی گرفته تا ثابتی، تلنگری به کنشگران جنبش دادخواهی و زندانیان سیاسی سابق قبلی و فعلی بود که بیش از پیش این اصل را ژرف‌تر بنگرند که جنایت مضمول مرور زمان نمی‌شود. این اصل فقط شامل جنایات غیرقابل چشم‌پوشی آنان که کماکان در قدرت‌اند نیست؛ بلکه گستره‌ی زمانی جنبش دادخواهی بایستی چشم‌اندازی فراتر را دنبال کند که جنایات رژیم شاه و ساواک را نیز بیش از پیش فراروی افکار عمومی قرار دهد. آگاهی عمومی نسبت به رویدادهای ناگواری که در دوره فرمانروایی سلسله پهلوی رخ داد و پیوند آن با ژرفایی خشونت، سرکوب و کشتار در دوره‌ی بعد، ابزار قدرتمندی است که خطر و احتمال بروز دوباره کابوس و فاجعه استبداد و دیکتاتوری کاهش می‌دهد. «مبارزه علیه معافیت از مجازات» برای تمامی حاکمان و شکنجه‌گران بایستی گسترش و تداوم یابد. این رویدادها، نشان‌دهنده‌ی اهمیت ایجاد

آگاهی بیشتر و پشتیبانی اجتماعی و سیاسی جدی‌تر برای جنبش دادخواهی با چشم‌اندازی پیشرو و رهایی‌بخش است.

هتاک‌ی مداوم، خشونت‌گفتاری و در دوره خیزش زن، زندگی، آزادی، تهاجم فیزیکی به مخالفان سلطنت‌طلبان توسط دارودسته‌های شاه‌پرست، واکنشی منفی در میان افکار عمومی بخش بزرگی از مردم ایجاد کرده است. گرچه رسانه‌های حاکم و دست راستی، فریادهای خشم‌آلود فاشیستی و سلطنت‌طلبان را با تمام توان بازتاب می‌دهند، با این حال، در داخل و خارج از کشور، این اقدامات منجر به همبستگی بیشتر برای مقابله با هجوم شاه‌پرستان و دل‌دادگان به دروغ‌های شرم‌آور ساواک شده است. امروزه، تهاجمی که ساواکی‌ها و اخلاف‌شان آغاز کرده‌اند، امکانی برای پیشرفت و گسترش جنبش دادخواهی و سامان دادن به یک همدلی فرانسلی از زندانیان سیاسی زمان شاه گرفته تا خانواده‌ها و جان‌به‌دربردگان دهه‌های بعد فراهم آورده است. دیدنِ ضرورتِ این لحظه‌ی تاریخی برای پی‌گیری و پیشبرد دادخواهی رهایی‌بخش، برپایه‌ی همدلی و همبستگی جامعه و پشتیبانان این جنبش، بسیار مهم است. نزدیک پنج دهه اهمیت پیوند جنبش دادخواهی از رژیم شاهنشاهی تا لحظه‌ی کنونی، به‌عنوان موضوعی فرعی و بدیهی، در نظر گرفته شد، لیکن رخداد‌های اخیر نشان می‌دهد که این موضوع، از اولویت‌های عملی جنبش امروز است. چرا که هم رژیم شاه و هم بعد از آن «گذشته‌ی ما را حال می‌کند!» و باری، ما با گذشته‌ای روبرو هستیم که نگذشته است!^۱

حافظه‌ی تاریخی-فرهنگی و حکومت شاه

حملات به دگراندیشان، مخالفین حکومت سابق و زندانیان سیاسی دوره‌ی شاه، نه فقط توجه این گروه‌های اجتماعی بلکه فراتر از آن، توجه نسل‌های جوان‌تر را به دوره‌ای از تاریخ معاصر ایران جلب کرده است که خودشان آن را به صورت مستقیم تجربه نکرده‌اند و تنها از طریق حافظه‌ی جمعی، تاریخی و فرهنگی جامعه می‌توانند تصویری

^۱ اشاره‌ای به میزگرد روز سوم گردهمایی سراسری درباره کشتار زندانیان سیاسی در ایران، از جمله گفتگو با اردشیر مهرداد: زندان شاهنشاهی و شکنجه‌های ساواک - گذشته‌ای که نگذشته است! و

[گفت‌وگوی همایون ایوانی با روبن مارکاریان و یوسف اردلان](#)

از آن به دست بیاورند. درست در همین زمینه است که شاهپرستان و ساواکی‌ها، به دستکاری و جعل تاریخ معاصر ایران مشغول بوده و هستند. نگاهی نوستالژیک که «خاطرات خوشایندی» را از «دوران طلایی» سلطنت (مقایسه کنید با «دهه‌ی طلایی شصت!») ارائه می‌کند و از این طریق به مخاطب رؤیاهایی دروغین می‌فروشد. این موضوع به کنشگران جنبش دادخواهی اهمیت تلاش برای بازسازی و حفظ حافظه (یادمانه‌ی جمعی، تاریخی و فرهنگی را برای رشد آگاهی عمومی بار دیگر گوشزد می‌کند.

سال‌ها پیش در جایی دیگر نوشتم که «یادمانه‌ی فرهنگی، یک یادمانه‌ی بلندمدت است و می‌توانیم آن را از یادمانه‌ی اجتماعی و گروهی تمایز دهیم. یادمانه‌ی فرهنگی، بیش از آن که از تجربه‌ی مستقیم، یا عمل یا تقلید برخیزد با نمادها پیوند خورده است. دوام یادمانه‌ی فرهنگی، بر بنیاد نهادهایی همچون کتابخانه‌ها، موزه‌ها و آرشیوها استوار است، که بر تصمیم‌های مشخصی بازمی‌گردند که چنین یادمانه‌هایی را تأیید می‌کنند و بازمی‌گسترند.»^۲ امروزه روشن‌تر از قبل شده است که سرکوبگران و فرمانروایان پیشین و کنونی، «تصمیم‌های مشخصی» برای نابودی حافظه‌ی فرهنگی ستم‌دیدگان و جایگزینی آن با یادمانه‌ی دروغین خودشان دارند. بنا به تجربه و نیز سیاست روشن و یک طرفه‌ای که رسانه‌های ارتجاعی و جریان اصلی در پیش گرفته‌اند؛ چاره‌ای نیست که تلاش فرهنگی و آگاه‌گرایانه درباره رژیم شاه و ساواک، بر امکانات رسانه‌های مستقل و بدیل استوار شود تا با پخش تجربیات، وقایع مستند تاریخی و نظرات مختلف درباره حکومت شاه، به‌ویژه پس از کودتای امریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بر آگاهی جامعه افزوده و فرصتی برای پشتیبانی گسترده‌تر از جنبش دادخواهی فراهم آورند. رسانه‌های مستقل و بدیل، نقش به‌سزایی در گستردن اطلاعات و آگاه‌سازی درباره جنبش دادخواهی، اهمیت آن برای کل اجتماع و آگاهی از تجربیات کشورهای دیگر در این زمینه دارند. شکل‌دهی به یادمانه‌ی تاریخی-فرهنگی، نیازمند نقد ژرفی از وضعیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی‌ای است که رژیم شاه را به بن بست کشاند، سرکوب و هراس‌افکنی

^۲ [آواهایی از ناکجاآباد برای ستارگانی بی‌نام](#)، همایون ایوانی، سپتامبر ۲۰۱۰

[یادمانه و آگاهی طبقاتی-اجتماعی](#)، همایون ایوانی، ۲۰۱۷

مداوم را به بخشی جدایی‌ناپذیر از سازوکار حکومتی تبدیل کرد و در ادامه رفتار نخوت‌آمیز دربار شاه و سرکوب‌گری و هراس‌افکنی مداوم ساواک، توده‌های میلیونی مردم را به اعتراض در خیابان‌ها کشاند. اکنون نیز پس از چند دهه کاملاً روشن است که سیاست کج‌دار و مریز ساواک با روحانیت چه تأثیر تعیین‌کننده‌ای در سرنوشت انقلاب سال ۵۷ گذاشت.

بخشی از وظایف دادخواهی رهایی‌بخش، اتفاقاً تأکید بر مسئله آزادی اندیشه و بیان است که هیچ‌یک از حکومت‌های پیشین و کنونی و نیز از قدرت‌رانده‌شدگان، آن را به رسمیت نشناخته‌اند. باید روشن شود که همه‌ی این نیروها، وجه مشترکی دارند که نگاه قدرت‌مدارانه و از بالا به کارگران و زحمتکشان و ضدیت با اندیشه چپ و دگراندیشی، مضامین اصلی آن را رقم می‌زنند. آن دست‌راستی نئولیبرالی که از داخل ایران، هنوز هم مشکل اصلی‌اش اندیشه‌ی چپ و حقوق کارگران و مردم ستم‌دیده است، به این معنا، سلطنت‌طلبی است که برای نظام جدید کار می‌کند و از سوی دیگر آن سلطنت‌طلبی که درد اصلی‌اش تهدید و شکار و قتل کمونیست‌ها و نسل «پنجاه‌وهفتی‌ها» است، یاور نولیبرال داخل کشوری است. به همین دلیل در ادبیات این دوره، واژه‌هایی مانند شاه‌اللهی برای بیان این مفهوم ساخته می‌شوند.

گسترش کرانه‌های دادخواهی رهایی‌بخش

پاسخ به دور اخیر حملات سلطنت‌طلبان موجب شده تا جنبش دادخواهی در عمل کرانه‌های تاریخی خویش را بگسترده و بررسی دقیق‌تر جنایات دهه‌های گذشته را در دستورکار خویش قرار دهد. حضور نسل‌های مختلف در این جنبش، بیش از پیش دیده می‌شود. جنبش دادخواهی با ارزش‌گذاری بر کرامت انسانی، تلاش برای رهایی اجتماعی، اقتصادی و طبقاتی و همبستگی با سایر جنبش‌های اجتماعی، نسل‌های مختلف را برای دسترسی به خواست‌هایی درازمدت به هم نزدیک کرده است. گسترش کرانه‌های جنبش دادخواهی، مدیون ریشه داشتن جدی این جنبش درون وجدان انسان‌هایی است که برای عدالت، بهبود مجموع شرایط زندگی و نقش فعال انسان‌ها در سرنوشت خویش، در گوشه‌وکنار این سرزمین می‌کوشند. انبوه و درهم‌تنیدگی

بهره‌کشی و انواع ستم‌ها، تقریباً همه‌ی آحاد جامعه را دادخواه سرنوشت خویش و عزیزانش کرده است. در این میان، کسانی که سالیان دراز فرمانروایی و استیلای حکومت شاه را در زندان یا در شرایط خفقان حکومت‌های پس از کودتا تجربه کرده‌اند، بعد از سال‌ها بیش از پیش به بیان تجربیات و دیده‌های خود پرداخته‌اند. آنان از طریق بیان تجربیات‌شان به نسل جوان می‌گویند که در شکنجه‌گاه‌های شاهنشاهی چه گذشته و نیز چه شرایط غیرقابل تحمل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی‌ای منجر به دوران انقلابی ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ و نهایتاً سرنگونی شاه شده است.

علاوه بر این، به دریافت نگارنده، یکی از دلایل حضور و واکنش نسل جدید در قبال تهاجمات و تهدیدات ساواکی‌ها و طرفداران سلطنت، نه در گذشته‌ی دور، بلکه در خطر بالفعلی است که به تجدید قوای نیروهای فاشیستی و دست‌راستی در سراسر جهان، از جمله ایران توجه دارد. این خطر، امری کلی نیست. بیش از آن که سرنوشت نسل‌های قدیمی را تهدید کند، افق تیره‌وتاری را برای زندگی نسل جدید در ایران آشکار می‌کند. از همین رو، نیروهای جوان‌تر، گاه فعال‌تر و پرشورتر از پیشینیان خود، به نقد، بررسی و ژرفابخشی بیشتر به آگاهی اجتماعی و سیاسی در این زمینه مشغول‌اند. درستی رویکرد دادخواهی رهایی‌بخش، بر جنبشی فراتر از یک نسل تأکید داشته و دارد.^۳ در واقع، هر نسل بایستی مسئولیت خود را در جنبشی گسترده دریابد و تنها به میراث نسل‌های پیشین متکی نباشد. نسل‌های جدید، با وظیفه‌ی سخت و درازمدت‌گسترش کرانه‌های زمانی و تاریخی جنبش دادخواهی را نه تنها از بعد از بهمن ۵۷، بلکه دوران سیطره‌ی حکومت کودتایی شاه روبرو هستند، اما در صورتی که از پس این چالش بزرگ برآیند، پایداری مجموع جامعه در برابر نظریات ارتجاعی و دست‌راستی را افزوده‌اند و در پویشی زنده نسل‌های نو در ایران به یک نیروی قدرتمند دگرگون‌سازنده تبدیل خواهند شد.

۳. ک. به «جنبش دادخواهی از چشم‌انداز رهایی‌بخش»، ص ۷: «تجربیات کشورهای مختلف نشان می‌دهد که جنبش دادخواهی بایستی حتی فراتر از تجربه چند نسل اجتماعی برنامه‌ریزی و درک شود، تا امکان بازگشت و بازتولید فجایعی که نسل‌ها بر مردم ایران رفته ... از بین برود.»

چکیده‌ی کلام این که عروج فاجعه‌بار نظریات فاشیستی و دست‌راستی، تأثیرات خطرناکی بر زندگی همه ما و بیش از همه نسل جدید خواهد گذاشت. حضور کوشا و کارآمد نسل‌های جدید و به‌ویژه جوانان آگاه برای نقد و افشای این روند از سویی و نیز میدان‌دیدگان نبرد با ساواک و رژیم شاه از سوی دیگر، کرانه‌های جنبش دادخواهی را گسترش داده و ظرفیت و توانایی‌های این جنبش را با یک جهش کیفی روبرو ساخته است. جنبش دادخواهی از چشم‌انداز رهایی‌بخش، در چندین پهنه به «حلقه‌ی میانجی» و یا آن رشته محکمی تبدیل شده است که بر شکاف‌های ساختگی پیروز می‌شود:

- در عرصه‌ی جنبش‌های اجتماعی - طبقاتی، مسئله‌ی دستگیری‌های مداوم و دفاع از زندانیان سیاسی، الغای مجازات اعدام و...؛ جنبش دادخواهی را به «درد مشترک» همه‌ی جنبش‌ها اعم از کارگری، زنان، محیط زیست، دانشجویی و جوانان و... تبدیل کرده که بایستی راهکارهای همکاری نزدیک‌تر و بیشتر در این زمینه را با یکدیگر بجویند. شاید یکی از این راهکارها دیدن جنبش دادخواهی به عنوان یکی از زمینه‌های همکاری مشترک برای همه نیروها، افراد، کلکتیوها و گروه‌ها باشد.
- پیوند فرانسلی در جنبش دادخواهی، در دوره‌ی کنونی، ضرورت و نیز امکانی بیش از پیش یافته است. کنشگران جنبش دادخواهی، کسانی که خود و یا وابستگان‌شان، ستم و آسیب دیده‌اند، شکنجه شده‌اند یا اعضای خانواده‌شان به قتل رسیده‌اند، دلایلی جدی دارند که این جنایت‌ها، آمران و عاملان آن را به فراموشی نسپرند. فراتر از آن، همان طور که در بالا اشاره کردم، کاربرد چنین دادخواهی‌ای، معطوف به گذشته نیست، بلکه بیش از آن، معطوف به آینده‌ای است که خیز فاشیستی برای دست‌یابی به قدرت در ایران (با سناریوهای مختلف) را پاسخی شایسته دهد و گوشه‌هایی مهم از تاریخ معاصر ایران را روشن کند. در این صورت، شاید امثال پرویز ثابتی یا

یاسمین پهلوی «متقاعد» شوند! که به غارهای تنهایی خودشان بازگردند و برای مردم و ستم‌دیدگان، بیش از این چنگ و دندان نشان ندهند.

- از طریق چنین روایات تجربی و نقدهای نظری ریشه‌های خشونت و تولید و بازتولید سرکوب، شکنجه و زندان است که حلقه‌ی واسطی میان تجربه‌ی زندگی روزمره‌ی انسان‌ها و آگاهی نظری طبقاتی شکل می‌گیرد که این سطوح تجربه و دانش سیاسی را در چارچوب شکل‌دهی به حافظه تاریخی و فرهنگی مشترک میان چند نسل از ستم‌دیدگان پیوند می‌زند.

برخی راهکارها

در شرایط کنونی، رجزخوانی‌ها و دروغ‌پردازی‌های شاه‌پرستان و ساواکی‌ها به ضدخودش تبدیل شده، کرانه‌های جنبش دادخواهی گسترش یافته و بررسی تاریخ معاصر ایران موضوعیتی بیش از پیش یافته و نیز در عین حال، این شرایط جدید، برای کنشگران جنبش دادخواهی مسئولیت‌های جدیدی به همراه آورده است. شناخت دقیق اهمیت دوره‌ی کنونی در جنبش دادخواهی، وظایف و کارهایی را در دستورکار امروز ما قرار می‌دهد:

• تقویت همبستگی

همدلی با آسیب‌دیدگان و نیز زندانیان سیاسی سابق رژیم شاه، فضایی فراهم آورده است که زمینه‌ی همکاری و همبستگی برای مستندسازی تجربیات زندان دوره‌ی شاه سرعت و شدت بیشتری بیابد و زمینه‌ای برای افزایش آگاهی جوانان و کسانی که مستقیماً آن تجربیات را نداشته‌اند، به وجود آورد. باری، روشن است که این مستندسازی تاریخی، سیاسی و فرهنگی بایستی بسیار زودتر از این آغاز می‌شد، اما نقد و توضیح این تعلل طولانی را به فرصتی دیگر واگذار می‌کنیم. فرایند مستندسازی این تاریخ طولانی سرکوب سیاسی را نبایستی امری کوتاه‌مدت و یا آکسیونی برای یک‌بار فهمید. این فرایند نیازمند برنامه‌ریزی هوشمندانه و درازمدت است تا پایه‌های پاسخ تاریخی، فرهنگی و سیاسی مؤثری برای تمام جامعه‌ی ایران فراهم آید. تقویت همبستگی بین کنشگران جنبش دادخواهی، کوششی برای پیوند توان‌های چندپاره‌ای

است که انبوهی از کارها را بایستی با یاری یکدیگر به پیش ببرند. همکاری در جنبش دادخواهی، به اشتراک گذاشتن توان‌ها و تجربه‌هاست.

• پی‌ریزی پایه‌های ضروری آگاهی اجتماعی

در بالا به اهمیت شکل‌دهی حافظه (یادمانه)ی اجتماعی، تاریخی و فرهنگی اشاره شد. مستندسازی روایت قربانیان زندان، شکنجه و کشتار گرچه از سطحی روایی آغاز می‌شود، مواد خام و سنگ‌پایه‌های شناختی را در مراحل اولیه از پیشرفت خود فراهم می‌آورد که تصویری از تاریخ سرکوب طبقاتی و اجتماعی ما، توسط فرمانروایان این سرزمین را تکمیل می‌کنند. تصویری که بخشی از تصویر بزرگ‌تر سرنوشت ستم‌دیدگان خواهد بود تا به ریشه‌های سختی‌های امروز، ارتباطش با حفظ سرمایه‌داری، سرکوب طبقاتی کارگران و زحمتکشان و چپ‌کشی در ایران پیوند خورده است. بر شانه‌های تجربه‌ی مبارزاتی نسل‌های پیشین است که نسل‌های بعد می‌توانند به افق‌هایی فراتر بنگرند و راه‌های نازموده‌ی دیگری را برای رهایی بیازمایند.

شکل‌گیری یادمانه‌ی اجتماعی بدون سازمان‌دادن گفت‌وگوی جمعی و گسترده، دامن زدن به تبادل نظرها و تمیز دادن تاریخ دروغین با حقایقی که در گذشته رخ داده است، ممکن نیست. از طریق چنین گفتگوی اجتماعی سازمان‌یافته‌ای است آگاهی و تفسیر درست‌تر از رخداد‌های گذشته و ارزش‌هایی که مبارزین در زندان‌ها از آن دفاع می‌کردند، برای جامعه فراهم می‌شود. ناگفته پیداست، بخش زیادی از پیش‌داوری‌ها و کلیشه‌هایی که درباره‌ی اندیشه و فعالیت نسل‌های پیشین درست یا نادرست وجود دارد، می‌تواند در فرایند چنین گفتمان‌هایی به بحث گذاشته شود و به احتمال قریب به یقین، بخش زیادی از آن‌ها برطرف یا حداقل دلائلش روشن شود.

• بررسی تدابیر حقوقی

نقدهای بسیار و تجربه‌های منفی در سال‌های اخیر درباره‌ی استفاده از اهرم‌های حقوقی دولت‌های برای شناسایی و مجازات عاملان و آمران جنایت وجود دارد. با این همه، پیگیری حقوقی و مجازات آمران و عاملان جنایات در رژیم شاه، دو ویژگی دیگر، علاوه بر پیچیدگی‌های پرونده‌های جاری می‌یابد:

- دایره‌ی زمانی‌ای که این جنایات در رژیم شاه رخ داده و نیز اسناد، مدارک و شواهدی که در این مورد با گذشت بیش از چهار دهه می‌توان در مجامع قضایی ارائه داد
- موضوع مهم‌تر، علاقه یا عدم علاقه سیاسی کشوری است که در آن شکایت حقوقی بایستی انجام شود. شاید در موارد تاکنونی، رد پای فشار و معامله دولت‌ها را می‌شد در برخی از پرونده‌ها دید. اما ساواکی‌ها، اغلب شغل جاسوسی برای اسرائیل یا آمریکا یا کشوری دیگر را هم داشته‌اند. «نان علیحضرت را می‌خوردند» و گزارش کار به اربابان اصلی‌شان می‌دادند. این کشورها، معمولاً مأمور خودشان را تحویل نظام حقوقی نمی‌دهند تا اپوزیسیون چپ، آن‌ها را به دادگاه بکشانند!

در نتیجه‌ی ویژگی دوم، جمع‌هایی از اپوزیسیون ایرانی که از طریق بودجه‌گیری و فعالیت لابی‌ایستی روزگار می‌گذرانند، در این مورد، شانس زیادی برای «پروژه‌نویسی» و «بودجه‌گیری» ندارند. این به معنای آن است، این پهنه برای بازی‌های رقت‌آور لابی‌ایستی، شانس کم‌تری دارد و دادخواهان پیگیر بار اصلی کار را بر شانه خواهند کشید.

راهی طولانی در پیش داریم!

تلاش‌ها برای پاسخ به درازدستی‌ها، پرخاشگری‌ها و چنگ‌و‌دندان نشان دادن‌های ساواکی‌ها و شاه‌اللهی‌ها، بخت‌ها و کرانه‌های نوینی را در دوره‌ی کنونی به جنبش دادخواهی ارزانی داشته است. این، اما، فقط یک امکان پیشرفت و گسترش جنبش دادخواهی است که با شکیبایی و پیگیری همیشگی می‌تواند آرام‌آرام به بار بنشیند. همکاری در جنبش فرانسوی دادخواهی از حکومت پیشین تا تمامی زندانیان سیاسی و عقیدتی، زمینه‌ای واقعی برای فایق آمدن بر گسست تجربی نسل‌های مختلف سرکوب‌شدگان و ستم‌دیدگان را فراهم می‌آورد. «درد مشترک»، لاجرم منتهی به همدلی و اهداف مشترک نمی‌شود، باید برای دستیابی به اهداف مشترک، آگاهانه وارد

تبادل نظر و گفتگو با یکدیگر شد. مطمئناً سال‌ها نداشتن گفتگوی کافی، روشن و سیستماتیک در میان مبارزین و کنشگران، موجبی برای پیش‌داوری‌ها و انگاشته‌های کلیشه‌ای برخی از افراد و یا جمع‌ها خواهد بود. درست با آگاهی بر همین کاستی، باید دانست و تأکید کرد که مسیر جنبش دادخواهی راهی طولانی است تا به نقد و بررسی پیش‌داوری‌ها بپردازد و در گام‌های عملی و همکاری‌های مشخص کرانه‌های این جنبش را به مرزهایی نو گسترش دهند. برای این راه طولانی، همدلی کنشگران جنبش، اندیشه‌ی سنجیده و منشی بردبار برای پیروزی بر ماموران شکنجه، سپاهیان فاشیسم و ساواکی‌های مفتخر به ترامپ و اسراییل، از مهم‌ترین توشه‌های ما برای پایداری در برابر سختی‌ها خواهد بود.

۱۹ ژانویه ۲۰۲۴